

لازم و متعدی در زبان فارسی

محمد راسخ‌مهند (دانشگاه بوعلی سینا)

چکیده: در دیدگاه‌های صورت‌گرا، گذرایی را مفهومی مطلق در نظر می‌گیرند و بر این اساس افعال را به لازم و متعدی تقسیم می‌کنند. در دیدگاه نقش‌گرایی، گذرایی بر اساس ملاک‌های نقشی و معنایی تعیین می‌شود و افعال بر روی طیفی از گذرایی تقسیم می‌شوند. در این مقاله بر اساس تعریف نمونه‌اعلایی از گذرایی، و بررسی مطالعات مهم مرتبط با آن، سعی کرده‌ایم طیف گذرایی افعال فارسی را مشخص کنیم. بر این اساس مشخص کرده‌ایم که دو عامل کاهش تأثیرپذیری مفعول و افزایش عاملیت فاعل چگونه می‌تواند بر میزان گذرایی فعل تأثیر بگذارد. با این دو طیف، می‌توان طیف معنایی و نقشی گذرایی در فارسی را تعیین کرد و اثرات این عوامل را بر پدیده‌های مختلف نحوی، مانند ساخت مجهول و ساخت ناگذرا در فارسی مشاهده کرد.

کلیدواژه‌ها: گذرایی، نمونه‌اعلا، تأثیرپذیری، عاملیت، مجهول، ناگذرا.

۱. مقدمه

تمایز بین افعال یا جملات لازم و متعدی در دستور زبان تمایزی بنیادی است و دیکسون (6: Dixon 1994) آن را مفهومی همگانی یا نزدیک به همگانی در زبان‌های دنیا

می‌داند. بیشتر اوقات وقتی به مفهوم گذرایی^۱ می‌اندیشیم، خط فارقى بین افعال متعدی و لازم می‌کشیم و مفهومی را متصور می‌شویم که کاملاً سیاه و سفید است؛ یعنی بر این فرضیم که جمله‌ای یا لازم است یا متعدی. این دیدگاه مبتنی بر دستورهای صورت‌گراست. در این دیدگاه تمام جملات متعدی به یک اندازه متعدی‌اند و تمام جملات لازم نیز به یک اندازه لازم‌اند. به طور سنتی، جملات متعدی را جملاتی می‌دانند که دارای مفعول هستند و عملی که فعل جمله به آن اشاره می‌کند از فاعل به مفعول منتقل می‌شود. علاوه بر این، مفعول تحت تأثیر فعل واقع می‌شود (Tsunoda 1999). افعال لازم نیز بیشتر به صورت سلبی تعریف شده‌اند، یعنی فعلی که متعدی نیست، لازم است. افعال لازم، افعالی با یک ظرفیت هستند، مانند رفت و خوابید در «احمد رفت» و «علی خوابید». معمولاً در زبان‌هایی که حالت را با ابزار صرفی نشان می‌دهند، فاعل جملات لازم حالت بی‌نشان می‌گیرد. یعنی در نظام فاعلی-مفعولی، حالت فاعلی و در نظام گنایی-مطلق، حالت مطلق می‌پذیرد. در مقابل، افعال متعدی دو ظرفیت دارند و ظرفیت دوم آنها با مفعول تکمیل می‌شود.

این تعریف از گذرایی اشکالاتی دارد، مثلاً با اینکه در جملات متعدی دو شرکت‌کننده^۲ وجود دارد، هر جمله‌ای با داشتن دو شرکت‌کننده، متعدی نیست. به عنوان مثال جمله «احمد از مریم خوشش می‌آید»، دارای دو شرکت‌کننده است ولی متعدی نیست، درحالی‌که جمله «احمد مریم را دوست دارد»، با معنایی تقریباً یکسان و با دو شرکت‌کننده، متعدی است؛ یا جمله «من دیروز کتاب را خواندم»، با مفعول معرفه، متعدی است، اما جمله «دیروز کتاب خواندم»، به جمله‌ای لازم تبدیل شده است (ر.ک. دبیرمقدم ۱۳۸۸الف). مباحثی از این دست باعث شد که زبان‌شناسان نگاهی متفاوت به مفهوم گذرایی داشته باشند. حقیقین (۱۳۸۲) به بررسی تعدی (گذرایی) از سه دیدگاه صوری، نقشی و شناختی پرداخته است. وی عنوان می‌کند که تعدی مقوله‌ای معنایی و شناختی است و گاهی نیز متکی به عوامل گفتمانی است. ضمن اینکه وی به پیوستاری بودن تعدی، در کنار سایر مقولات زبانی، معتقد است. بخش عمده پژوهش حقیقین به معرفی سه دیدگاه فوق اختصاص دارد. وی در بررسی نقشی تعدی در زبان فارسی از سه دیدگاه

1. transitivity

2. participant

نقشی استفاده کرده است: دستور نقشی دیک (Dik 1997a&b)، دستور نقشی نظام‌مند هلیدی (Halliday 1994) و نگرش نقشی هاپر و تامسون (Hopper and Thompson 1980) (ر.ک. حقبین ۱۳۸۲: ۱۹۸-۲۲۷). وی ملاک‌های هاپر و تامسون را در ده جمله از یکی از داستان‌های قرآنی بررسی کرده و اشکالاتی نیز بر آن گرفته است. وی عنوان می‌کند که بر اساس این معیارها هیچ ساخت نامتعدی‌ای در فارسی وجود ندارد. وی در نهایت تعریف ستّی از متعدی را که بر مبنای حضور فاعل و مفعول صریح است رد می‌کند. در مباحث امروزه رده‌شناسی و نقش‌گرایی، دو تعریف تا حدی متفاوت از گذرایی وجود دارد. ما به پیروی از نس (Næss 2007b: 179)، تعریف نخست از گذرایی را تعریف نمونه‌اعلایی^۱ و تعریف دوم را تعریف نشان‌داری^۲ می‌نامیم. مقاله حاضر به بررسی گذرایی در زبان فارسی بر اساس تعریف نخست می‌پردازد.^۳ ذکر این نکته لازم است که من از اصطلاحات رایج لازم و متعدی برای اشاره به افعال transitive و intransitive استفاده می‌کنم و از اصطلاحات گذرا و ناگذرا در این معنی بهره نبرده‌ام. اصطلاح ناگذرا را در معنای inchoative به کار برده‌ام.

1. prototypical

2. markedness

۳. طبق تعریف نشان‌داری از گذرایی، طبیعی‌ترین جمله متعدی جمله‌ای است که در آن مفعول از حیث معرفگی و جاننداری در رده پائینی قرار داشته باشد (Comrie 1989: 128; Aissen 2003). معرفگی و جاننداری از ویژگی‌های یک گروه اسمی بوده، در تعیین نقش دستوری مرتبط دخیل‌اند. کامری (Comrie 1989: 128) عنوان می‌کند که «طبیعی‌ترین ساخت متعدی، ساختی است که در آن عامل (فاعل) در طیف جاننداری و معرفگی بالا باشد و کنش‌پذیر (مفعول) در آن دو طیف پایین باشد، و هر نوع تخطی از این الگو باعث ایجاد ساخت نشان‌دار می‌شود». مفعول‌نمایی افتراقی (Differential Object Marking) که بر اساس آن در برخی زبان‌ها گروهی از مفعول‌ها نشانه حالت می‌گیرند و گروهی نمی‌گیرند، نمونه‌ای است که تعریف دوم را تأیید می‌کند. در زبان‌های مذکور، معمولاً مفعول‌هایی نشانه حالت می‌گیرند که نشان‌دارترند؛ یعنی از حیث جاننداری و معرفگی در رده‌های بالایی قرار دارند، اما مفعول‌های بی‌نشان، یعنی مفعول‌هایی که از حیث معرفگی و جاننداری در رده پائین‌تری قرار دارند، نشانه حالت نمی‌گیرند (Bossong 1985, 1991; Comrie 1989; Aissen 2003; de Swart 2003, 2007). کرافت (Croft 2003) اظهار می‌کند که در زبان‌های دنیا اکثر فاعل‌ها جاندار و معرفه هستند، درحالی‌که اکثر مفعول‌ها بی‌جان هستند و البته میزان مفعول‌های نکره نسبت به فاعل‌های نکره بسیار بیشتر است. پس آنچه برای مفعول‌ها وضعیت نشان‌دار به حساب می‌آید، برای فاعل‌ها وضعیت بی‌نشان است و بر عکس. آیسسن (Aissen 2003) با پذیرش این الگوی طبیعی در زبان‌های جهان، اعتقاد دارد مفعول‌هایی در زبان‌های مختلف نشانه مفعولی می‌گیرند که از حیث معنایی بیشتر شبیه فاعل‌ها هستند. در این مورد، علاوه بر منابع مذکور در این پانوشست، ر.ک. راسخ‌مهند (۱۳۸۸)، که به بررسی مفعول‌نمایی افتراقی در برخی زبان‌های ایرانی پرداخته است.

قبل از پرداختن به چارچوب نظری این بحث در بخش بعد، دیدگاه گیون (Givón 1984: 19) را دربارهٔ تعریف نمونهٔ اعلامی از متعدی ذکر می‌کنیم. وی عنوان می‌کند که مفهوم گذرایی در زبان به دو شرط مهم نمونهٔ اعلامی وابسته است:

الف) حضور یک عامل^۱ یا سبب^۲ دارای اراده و قدرت کنترل؛
ب) حضور یک پذیرا^۳ یا اثرپذیر^۴ که تحت تأثیر عمل قرار می‌گیرد.

بر این اساس، جملاتی مانند جملات (۱) از حیث گذرایی نمونه اعلاء هستند؛ زیرا هر دو شرط مذکور در آنها رعایت شده است:

۱- الف: احمد کاغذ را پاره کرد.

ب: بچه اسباب‌بازی را شکست.

حال جملات (۲) را در نظر بگیرید:

۲- الف: او سوار اسبش شد.

ب: او اسبش را سوار شد.

در جمله (۲-الف) اسبش مفعول کسرهٔ اضافه‌ای (طیب‌زاده ۱۳۸۵) است، درحالی‌که در جمله (۲-ب)، اسبش به جایگاه مفعول مستقیم ارتقاء یافته است. در واقع، از حیث معنایی و نقشی، اسبش در هیچ‌یک از جملات مذکور پذیرا نیست، اما در جملهٔ دوم دیدگاه تغییر کرده است و جمله از حیث صوری ساخت متعدی دارد و به اسبش اهمیت بیشتری داده شده است. درست است که جمله (۲-ب) از حیث صوری جمله‌ای متعدی است، اما در ردیف جملات متعدی نمونه اعلاء قرار نمی‌گیرد و شرط دوم گیون (Givón) را رعایت نکرده است. در این جمله، مفعولی که پذیرا نبوده، به‌عنوان مفعول مستقیم جمله آمده است. برعکس این وضعیت هم در گذرایی وجود دارد، یعنی جمله‌ای به‌صورت عادی متعدی است و مفعولی پذیرا دارد، اما با ابزار مختلف تنزل می‌یابد.

جمله (۳-ب) از این نمونه است:

۳- الف: این بچه خیلی غذا می‌خوره.

ب: این بچه خیلی می‌خوره.

جمله (۳-ب) دارای مفعولی است که حذف شده و نمی‌توان این جمله را جمله نمونه‌اعلای متعدی دانست.

در جملات (۴)، شرط اول عنوان‌شده از سوی گیون رعایت نشده است:

۴- الف: او جواب را می‌دانست.

ب: او آواز را شنید.

ج: گربه بچه را ترساند.

با اینکه این جملات در ظاهر شکل متعدی دارند، فاعل آنها عاملی نیست که به طور ارادی کاری کرده باشد؛ یعنی فاعل این جملات دارای شرط نخست گیون (Givón) نیست. در این جملات، فاعل در جایگاه عامل نشسته است. گاهی اوقات عکس این حالت هم دیده می‌شود، یعنی عامل تنزل می‌یابد؛ مانند جملات (۵):

۵- الف: شیشه شکست.

ب: یکی تلفن را جواب داد.

با اینکه جملات فوق به عامل نیاز دارند، این عامل در (۵-الف) دیده نمی‌شود و در (۵-ب) هم به صورت واضح بیان نشده و به این ترتیب شرط دوم گیون در آنها رعایت نشده است.

تسونودا (Tsunoda) با اشاره به تعاریف سنتی و نمونه‌اعلایی از گذرایی و نقل بحث فوق از گیون، نتیجه می‌گیرد که بین این دو تعریف دو تفاوت عمده دیده می‌شود. نخست اینکه بنا بر تعریف نمونه‌اعلایی، گذرایی پدیده‌ای مدرج است که دارای نمونه‌اعلایی است که برخی جملات می‌توانند با دور شدن از دو شرط مذکور در آن، از این نمونه‌اعلاء دور شوند؛ درحالی‌که در تعریف سنتی سعی بر این است که بین جملات لازم و متعدی، تمایزی قطعی ایجاد شود. دوم اینکه تعریف نمونه‌اعلایی از گذرایی، بر اساس ویژگی‌های معنایی است که قرار است کاربردی همگانی برای زبان‌های مختلف داشته باشد (Tsunoda 1999).

۲. مطالعه گذرایی از دیدگاه نقش‌گرایی

با اینکه آثار متعددی به بررسی گذرایی از دیدگاه رده‌شناختی و نقش‌گرایی و تعریف نمونه‌اعلایی از آن پرداخته‌اند (→ Naess 2007a)، در این نوشته به سه مقاله مهم و تأثیرگذار

در این زمینه اشاره خواهد شد و در پایان این بخش چارچوب نظری انتخاب شده برای تحلیل گذرایی در فارسی، از میان این سه دیدگاه معرفی می شود. این سه مقاله به ترتیب مقالات هاپر و تامسون (Hopper and Thompson 1980)، تسونودا (Tsunoda 1981) و مالچکوف (Malchukov 2005) هستند.

۲-۱ هاپر و تامسون (Hopper and Thompson 1980)

هاپر و تامسون در مقاله مهمی، گذرایی را پدیده‌ای مدرج و متأثر از چند عامل دانسته‌اند. آنها پس از مطالعه گذرایی در زبان‌های مختلف به این نتیجه رسیدند که این مفهوم پیچیده را باید بر اساس پارامترهایی که در جدول (۱) آمده است تعیین کرد. بر اساس این پارامترها، هر قدر جمله‌ای دارای ویژگی‌های بیشتری از ستون بالا باشد، متعدی‌تر است و اگر جمله‌ای دارای درجه بیشتری از گذرایی باشد، باید از حیث صرفی - نحوی نیز نشانه‌های متعدی بیشتری داشته باشد. پس متعدی بودن فقط به وجود یا نبود مفعول منحصر نمی شود. بر این اساس، نمونه اعلائی جمله متعدی جمله‌ای است که عاملی معلوم و

جدول ۱. پارامترهای گذرایی (Hopper and Thompson 1980: 252)

پایین	بالا	پایین
یک	دو یا بیشتر	۱. شرکت کنندگان
غیرعمل	عمل	۲. حرکت
غیرغایی	غایی	۳. نمود
غیر لحظه‌ای	لحظه‌ای	۴. لحظه‌ای بودن
غیر ارادی	ارادی	۵. ارادی بودن
منفی	مثبت	۶. مثبت بودن
غیر واقعی	واقعی	۷. وجه
عاملیت پایین	عاملیت بالا	۸. عاملیت
عدم تأثیر	کاملاً تحت تأثیر	۹. تأثیرپذیری مفعول
فردی نشده	فردی شده	۱۰. فردیت مفعول

ارادی^۱ داشته باشد و بر پذیرایی مشخص^۲ تأثیر بگذارد و درعین حال فعل جمله غایی^۳ بوده، دارای وجه واقعی^۴ باشد و منفی و سؤالی نیز نباشد. این تعریف نمونهٔ اعلاایی از گذرایی، تعریفی معنایی (یا نقشی)، و مفهومی همگانی است (Næss 2007b: 181)، اما هر زبان از حیث صوری می‌تواند ساختی گذرا داشته باشد که با این نمونهٔ اعلا متناظر است. به عبارتی، اگر در زبانی دو ساخت متفاوت برای نشان دادن جملات دارای دو شرکت‌کننده وجود داشته باشد، آن جمله‌ای که به این نمونهٔ اعلاء نزدیک‌تر است باید جملهٔ متعدی در نظر گرفته شود. همچنین هاپر و تامسون نشان دادند اگر برخی از ویژگی‌های معنایی گذرایی در جمله‌ای نباشد (مثلاً مفعول کاملاً تحت تأثیر نباشد یا جمله منفی باشد)، آن جمله از حیث صوری نیز دارای گذرایی کمتری خواهد بود.

تسونودا (Tsunoda 1999) عقیده دارد بسیاری از مفاهیم مطرح در پارامترهای هاپر و تامسون را می‌توان در پارامتر تأثیرپذیری مفعول خلاصه کرد. مثلاً اگر فعل کنشی^۵ باشد، مفعول تحت تأثیر قرار می‌گیرد، ولی اگر کنشی نباشد، تأثیری بر مفعول ندارد. همچنین در جمله مثبت است که مفعول تحت تأثیر فعل واقع می‌شود (مانند «علی کتاب را پاره کرد»)، ولی در جمله منفی عملی انجام نشده است که فعل متأثر از آن باشد (مانند «علی کتاب را پاره نکرد»). شاید به همین دلیل باشد که جملهٔ مجهولی مانند «کتاب توسط علی پاره نشد»، جملهٔ عادی زبان نیست و اگر هم پذیرفتنی باشد به این معنی است که کتاب پاره شده است اما این کار را علی انجام نداده است. همچنین در ارتباط با وجه نیز بحث تأثیرپذیری مطرح است، چون در جملات دارای وجه واقعی است که عملی انجام شده است (مانند «علی گربه را گرفت»)، ولی در جملات دارای وجه غیرواقعی عملی انجام نگرفته است تا مفعول تحت تأثیر فعل قرار گیرد (مانند «علی می‌خواست گربه را بگیرد»).

برخلاف تسونودا که عنوان می‌کند کم یا زیاد شدن میزان ارادی بودن عامل بر میزان گذرایی تأثیر ندارد و فقط تأثیرپذیری مفعول در این زمینه کاربرد دارد، من فکر می‌کنم

1. volitional

2. specific

3. telic

4. realis

5. action

وقتی میزان ارادی بودن فاعل بالاتر می‌رود، احتمال حضور مفعول مستقیم نیز بیشتر است و جمله به نمونه‌ی اعلائی متعدی نزدیک می‌شود (مانند ۶- الف)، اما وقتی میزان ارادی بودن فاعل کم می‌شود، جمله از نمونه اعلائی متعدی دور می‌شود و به همین دلیل به طور معمول با متمم حرف اضافه‌ای به کار می‌رود (مانند ۷- ب). دلیل به کار رفتن متمم حرف اضافه‌ای در (۶- ب) این است که در این جمله منظور احمد نیست که به بچه زده است، بلکه ماشین وی است و این از میزان ارادی بودن جمله می‌کاهد. همچنین دلیل ناپذیرفتنی بودن جمله (۷- الف) هم در این است که چون ماشین دارای اراده نیست، با ساخت نمونه‌ی اعلائی متعدی به کار نمی‌رود.

۶- الف: احمد بچه را زد.

ب: احمد به بچه زد.

۷- الف: ؟؟ ماشین بچه را زد.

ب: ماشین به بچه زد.

۲-۲ تسونودا (Tsunoda 1981)

تسونودا نیز در مقاله‌ای عنوان کرد که جملائی را که دارای دو شرکت‌کننده هستند، وقتی می‌توان جمله‌ی متعدی در نظر گرفت که شرط کارایی^۱ داشته باشند. او شرط کارایی را نیز مفهومی چندعاملی تعریف می‌کند که شبیه تعریف هاپر و تامسون است. مثلاً اگر مفعول تأثیر پذیرفته باشد یا فردیت داشته باشد (یعنی مشخص یا معرفه باشد)، یا فعل به صورت کامل انجام شده باشد و غایی باشد، شرط کارایی اعمال شده و جمله متعدی است. یا اگر فعلی غایی نباشد و به انتها نرسد، احتمالاً در زبان‌های مختلف به صورت فعل متعدی ظاهر نمی‌شود. به عنوان مثال، فعل به دنبال چیزی/کسی گشتن در زبان فارسی، که غیرغایی است و نیازمند دو شرکت‌کننده است، در طبقه‌ی افعال متعدی نیست (آنها به دنبال خانه می‌گردند). تسونودا سلسله‌مراتبی معنایی (بر اساس شرط کارایی) از انواع مختلف افعال پیشنهاد کرد که در یک طرف آن افعالی که احتمال متعدی بودن آنها زیاد است قرار دارند (طرف راست)، و در طرف دیگر افعالی که

1. effectiveness condition

احتمال متعدی بودن آنها کم است (سمت چپ). هرچه از سمت راست به سمت چپ می‌رویم، احتمال متعدی بودن یا به عبارتی میزان گذرایی کم می‌شود. این سلسله‌مراتب گذرایی به این صورت است:

عمل مؤثر^۱ - درک^۲ - تعقیب^۳ - دانش^۴ - احساس^۵ - رابطه^۶ (Tsunoda 1981)

بر اساس این سلسله‌مراتب، اگر افعال در نقطه خاصی متعدی باشند، در مراتب بالاتر نیز این‌گونه‌اند. مثلاً اگر در زبانی افعال اشاره‌کننده به تعقیب، متعدی باشند، پیش‌بینی می‌شود که افعال اشاره‌کننده به درک و عمل مؤثر نیز چنین خواهند بود.

بررسی دیدگاه تسونودا در زبان‌های مختلف نشان داد که دیدگاه او در محل دو قطب این سلسله‌مراتب درست است. به عبارتی، افعالی که به عمل مؤثر اشاره می‌کنند، در اکثر زبان‌ها متعدی‌اند (مانند «قاتل پسر را کشت» یا «احمد شیشه را شکست»)، و افعالی که به رابطه (مانند مالکیت و شباهت) اشاره می‌کنند در اکثر زبان‌ها لازم‌اند (مانند «احمد پول ندارد» یا «او شبیه پدرش است»). اما افعال بینابین این دو قطب، آن‌گونه که تسونودا پیش‌بینی کرده بود، نیستند (Lazard 1998: 60). مثلاً در زبان فارسی، طبق پیش‌بینی تسونودا، اگر افعال دانش (مانند شناختن و فهمیدن) متعدی هستند، باید مرحله بالاتر از آن، یعنی افعال تعقیبی (مانند منتظر ماندن یا دنبال کسی/چیزی گشتن) نیز متعدی باشند، اما در واقع این‌گونه نیست. مثلاً جملاتی مانند «او احمد را می‌شناسد» یا «علی انگلیسی را می‌فهمد»، متعدی‌اند، درحالی‌که جملاتی از طبقه افعال بالاتر، یعنی تعقیبی، لازم‌اند (مانند «او منتظر احمد ماند»، یا «او دنبال علی می‌گشت»). چنین تناقضاتی درباره پیش‌بینی تسونودا در زبان‌های دیگر مانند ژاپنی و آواری^۷ و برخی زبان‌های دیگر نیز دیده شده است (Malchukov 2005).

۲-۳ مالچکوف (Malchukov 2005)

مالچکوف با برشمردن برخی نقایص دیدگاه تسونودا و برخی نظریات پس از آن، مبنی بر اینکه امکان داشتن سلسله‌مراتب، از آن‌دست که تسونودا به دنبال آن بود، برای

1. effect action

2. perception

3. pursuit

4. knowledge

5. feeling

6. relation

7. Avar

پیش‌بینی گذرایی در زبان‌های مختلف امکان‌پذیر نیست، به دنبال آن است که نشان دهد چنین سلسله‌مراتبی ممکن است. وی سلسله‌مراتب پیشنهادی تسونودا را به یک سلسله‌مراتب دوبعدی بر اساس نقشه معنایی^۱ تبدیل می‌کند که بر اساس آن می‌توان گذرایی را به مفهومی همگانی بدل کرد و بر اساس آن لازم و متعدی بودن فعل را در هر زبانی پیش‌بینی کرد. طبق تعاریفی که برای جمله متعدی نمونه اعلا وجود دارد، سه دسته ویژگی که به عامل، مفعول (پذیرا) و فعل متعدی مربوط هستند، در تعیین میزان گذرایی نقش دارند. این ویژگی‌ها به نقل از گیون (Givón 1984: 565) به این صورت است: الف) ویژگی‌های مربوط به عامل: جمله نمونه اعلا متعدی عاملی دارد که ملموس و دارای اراده است و می‌تواند عمل را کنترل و فعل را شروع کند؛ ب) ویژگی‌های مربوط به پذیرا: جمله نمونه اعلا متعدی پذیرایی دارد که ملموس و فاقد اراده است و نمی‌تواند عمل را کنترل کند و تحت تأثیر فعل تغییر می‌کند؛ ج) جمله نمونه اعلا متعدی فعلی دارد که دارای نمود کامل است و وجه واقعی دارد.

با توجه به این سه ویژگی، می‌توان دلیل عدم توانایی سلسله‌مراتب تسونودا را فهمید. او فقط بر روی ویژگی معنایی افعال تمرکز کرده بود، و به دو نکته دیگر، یعنی ویژگی‌های معنایی فاعل و مفعول توجه نکرده بود. به‌عنوان مثال اگر افعالی که در طیف نهایت گذرایی هستند، یعنی افعال دارای عمل مؤثر را در نظر بگیریم، دارای مفعول‌هایی هستند که کاملاً تحت تأثیر فعل قرار می‌گیرند (مانند مفعول فعل‌های کشتن یا شکستن). اما مفعول افعال انتظاری تحت تأثیر فعل نیستند (مانند مفعول فعل منتظر بودن). از طرفی، مفعول افعال تماسی، مانند زدن، بین این دو طبقه قرار می‌گیرند. پس مالچکوف (Malchukov 2005: 80) طیفی را در نظر می‌گیرد که بر اساس میزان تأثیرپذیری^۲ مفعول درجه‌بندی می‌شود و به‌عنوان مثال میزان پذیرایی مفعول فعل کشتن بیش از زدن و مفعول زدن بیش از منتظر ماندن است.

از طرف دیگر، در مقایسه فعلی مانند کشتن یا شکستن با افعالی ذهنی‌ای مانند دیدن و

1. semantic map

2. affectedness

دوست داشتن، مشخص می‌شود که علاوه بر مفعول، نقش معنایی فاعل آنها نیز متفاوت است. فاعل افعال دوست داشتن و دیدن قدرت کنترل مفعول یا اراده‌ای از خود ندارد و به عبارتی، نقش معنایی آن عامل نیست، بلکه تجربه‌گر^۱ است. اما فاعل فعل کشتن دارای اراده و قدرت کنترل فعل خود است، پس به عبارتی، در مقایسه این افعال متوجه می‌شویم که میزان عاملیت فاعل آنها کم می‌شود. مالچکوف بر اساس این دو مشاهده پیشنهاد می‌کند که سلسله‌مراتب تسونودا را به دو سلسله‌مراتب فرعی تقسیم کنیم که بر اساس کاهش میزان تأثیرپذیری و عاملیت باشد. وی طیف دوگانه نمودار (۱) را بر اساس این نگاه پیشنهاد می‌کند.

ما در بخش بعد، بر اساس این الگوی پیشنهادی مالچکوف، افعال فارسی را در طبقات مذکور بررسی می‌کنیم تا مشخص شود در هر یک از این دو طیف فرعی، خط فارق افعال لازم و متعدی در فارسی کدام است.



نمودار ۱. سلسله‌مراتب دوگانه انواع فعل از حیث معنایی (Malchukov 2005: 81)

۳. بررسی طیف گذرایی در فارسی بر اساس الگوی مالچکوف (Malchukov 2005)

در این بخش با تکیه بر الگوی مالچکوف، افعال فارسی را بر اساس دو طیف کاهش تأثیرپذیری (۱-۳) و کاهش عاملیت (۲-۳) بررسی می‌کنیم.

۳-۱ کاهش تأثیرپذیری

بر اساس الگوی مالچکوف، افعال دارای عمل مؤثری که مفعول آنها کنش‌پذیر

1. experiencer

2. contact

3. motion

4. cognition

5. emotion

6. sensation

است، نمونهٔ اعلای متعدی هستند. به این ترتیب، در فارسی نیز جملاتی که چنین افعالی دارند، متعدی هستند:

۸- الف: احمد حسن را کشت.

ب: علی شیشه را شکست.

ج: بزاز پارچه را برید.

در این جملات، مفعول کاملاً متأثر از فعل است و تحت تأثیر عمل فعل قرار گرفته است. نزدیک‌ترین گروه افعال به طبقهٔ عمل مؤثر، افعال تماسی هستند که میزان تأثیرپذیری مفعول در آنها از طبقهٔ نخست کمتر است. در زبان فارسی اکثر افعال این طبقه نیز در قالب متعدی به کار می‌روند؛ مانند مثال‌های زیر:

۹- الف: پدر بچه‌اش را بوسید.

ب: زنیور نازنین را نیش زد.

ج: علی دوستش را زد.

البته گاهی این افعال می‌توانند با متممی غیر از مفعول صریح به کار روند:

۱۰. علی به توپ ضربه زد.

این داده‌ها نشان می‌دهد که میزان گذرایی در عبور از گروه اول افعال به گروه دوم اندکی کاهش یافته، ولی کاملاً از بین نرفته است. به همین دلیل، برخی افعال دارای دو الگو هستند: هم متعدی (با مفعول صریح) و هم با متممی غیر از مفعول صریح.

گروه بعدی افعال در الگوی مالچکوف افعال انتظاری هستند. جملات زیر دارای افعالی از این طبقه‌اند:

۱۱- الف: احمد منتظر دوستش است.

ب: علی به دنبال کیفش می‌گردد.

به نظر می‌رسد در زبان فارسی این افعال، مانند زبان انگلیسی، با متمم اضافی به کار می‌روند. به عبارتی، در مقایسه با گروه قبل از خود، یعنی افعال تماسی، از میزان گذرایی آنها کاسته شده است. شاید بتوان گفت مرز میان لازم و متعدی در این طیف

در زبان فارسی، بین این دو طبقه است؛ یعنی طبقات بالای افعال انتظاری متعدی و طبقات پایین تر از آن لازم هستند.

حال که مشخص شد طبقه افعال انتظاری در فارسی متعدی نیستند، پیش بینی می شود طبقه پایین تر از آن، یعنی افعال حرکتی نیز متعدی نباشند. مثال های زیر نشان می دهد این پیش بینی درست است:

۱۲- الف: او به پایین دره رفت.

ب: توپ به دروازه غلتید.

ج: مهمان به شهر وارد شد.

داده های این بخش مؤید یکی از طیف های مالچکوف (نمودار ۱) بود و نشان می داد در فارسی نیز همگام با کاهش تأثیرپذیری مفعول، میزان گذرایی نیز کم می شود. اوج این نکته در افعال انتظاری دیده می شود که گروه های بالاتر از آن دارای ساخت متعدی و گروه های پایین تر از آن دارای ساخت لازم هستند. در بخش بعد، طیف دوم مالچکوف، یعنی بررسی میزان تأثیر کاهش عاملیت بر گذرایی را در افعال فارسی بررسی می کنیم.

۲-۳ کاهش عاملیت

در فاصله میان افعال مؤثر و افعال ادراکی (مانند دیدن و شنیدن)، از میزان عاملیت کاسته می شود و این امر بر میزان گذرایی تأثیر می گذارد. در فارسی این ویژگی دیده می شود و افعال ادراکی می توانند با مفعولی غیر از مفعول صریح به کار روند:

۱۳- الف: من علی را دیدم.

ب: من به علی نگاه کردم.

افعال عاطفی فارسی نیز گاهی از لحاظ صوری (یعنی حضور مفعول صریح) متعدی هستند، مانند:

۱۴. من موسیقی را دوست دارم.

ولی الگوی غالب آنها ساخت لازم است، مانند جملات زیر:

۱۵- الف: من از احمد می‌ترسم.

ب: من از پدرم خجالت می‌کشم.

ج: نازنین از موسیقی لذت می‌برد.

در مورد افعال عاطفی می‌توان گفت الگوی غالب آنها ساخت غیرمتعدی است، اما در مقایسه با افعال ادراکی / شناختی دارای الگوی غالب متعدی هستند. به این ترتیب، می‌توان پذیرفت از میزان گذرایی در افعال عاطفی کم شده است. پس از افعال عاطفی، طبقه افعال حسی است که در فارسی متعدی نیستند، مانند:

۱۶- الف: سرم درد می‌کند.

ب: سردم است.

ج: احساس سرگیجه دارم.

به این ترتیب، می‌توان گفت گروه آخر افعال فارسی در طیف دوم مالچکوف کمترین میزان گذرایی را دارند و در واقع در ساخت متعدی به کار نمی‌روند. از این جهت مشخص است که کاهش عاملیت باعث کم شدن گذرایی در فارسی می‌شود.

۴. پیامد کاهش گذرایی

در این بخش در پی آن هستیم که ببینیم نگاه نمونه‌اعلایی به گذرایی در فارسی چه پیامدهایی دارد؛ یا به عبارتی، کدام یک از ویژگی‌های زبان فارسی با این نگاه قابل تبیین است. در این بخش فقط به دو پدیده مجهول و ساخت ناگذرا در فارسی اشاره می‌شود، ولی بررسی دقیق‌تر ساخت‌های دیگر زبان فارسی، می‌تواند تأثیر گذرایی بر آنها را نیز نشان دهد.

۴-۱ مجهول

فرایند مجهول‌سازی در زبان‌های مختلف جمله متعدی را به جمله لازم تبدیل می‌کند. مفعول جمله معلوم، در جمله مجهول فاعل است و معمولاً عامل جمله معلوم، در جمله مجهول به صورت عنصری حاشیه‌ای آورده می‌شود یا حذف می‌شود. البته فعل

مجهول نیز با وند یا واژه‌های خاص همراه است (7: Dixon and Aikhenvald 2000). در زبان فارسی، نگاهی به افعالی که مجهول می‌شوند و آنهایی که مجهول نمی‌شوند، می‌تواند تأثیر کاهش گذرایی بر افعال را نشان دهد. در فارسی افعالی که نشانه عمل مؤثر هستند، می‌توانند به صورت مجهول به کار روند؛ مانند جملات زیر:

۱۷- الف: علی در جنگ کشته شد.

ب: یک گلوله توپ از سوی دشمن شلیک شد.

در افعال تماسی که میزان تأثیرپذیری مفعول در آنها از طبقه نخست کمتر است، ساخت مجهول نادرست می‌نماید:

۱۸- الف: ؟؟ بچه توسط پدرش بوسیده شد.

ب: ؟؟ نازنین توسط زنبور نیش زده شد.

ج: ؟؟ دوستش توسط علی زده شد.

مجهول افعال انتظاری و افعال حرکتی به جملات نادرستی می‌انجامد. مثال‌های (۱۹) از افعال انتظاری، این پیش‌بینی را تأیید می‌کند و با نگاهی به جملات (۱۲) می‌توان فهمید که آنها ساخت متناظر مجهول ندارند:

۱۹- الف: *دوستش توسط احمد منتظر شد.

ب: *کیفش توسط علی دنبال شد.

مجهول افعال ادراکی نیز غیر قابل قبول است:

۲۰- الف: ؟؟ علی توسط من دیده شد.

ب: *علی توسط من نگاه کرده شد.

به درستی انتظار می‌رود که افعال عاطفی فارسی نیز مجهول نشوند، مانند:

۲۱. *موسیقی توسط من دوست داشته شد.

افعال حسی (مانند مثال‌های ۱۶) نیز نمی‌توانند مجهول شوند.

به این ترتیب می‌توان گفت با کاهش میزان گذرایی افعال بر اساس بحث بخش (۳)، احتمال مجهول شدن آنها نیز کاهش می‌یابد.

دبیرمقدم (۱۳۸۸:ب:۸) نیز به درستی عنوان می‌کند که گشتار مجهول در فارسی مقید است و فقط در مورد گروهی از افعال که ویژگی معنایی خاصی دارد عمل می‌کند. وی با ارائه مثال‌های (۲۲) (مثال‌های ۳۵ در مقاله مذکور) نشان داده است که «گشتار مجهول تنها در مورد افعال «ارادی» ای اجرا می‌شود که فاعل در انجام دادن آن اختیار دارد و به طور مستقیم عمل می‌کند» (همان:۱۳). از نظر وی نمونه‌های (ب) و (ج) ناگذرا هستند، ولی نمونه‌های (د) و (ه) که نادستوری هستند، مجهول‌اند.

۲۲- الف: علی محمود را دلخور کرد.

ب: محمود دلخور شد.

ج: محمود (از دست) علی دلخور شد.

د: *محمود توسط علی دلخور شد.

ه: *محمود (توسط علی) دلخور کرده شد.

۲-۴ ساخت ناگذرا

اگر فرایندی (صرفی یا نحوی) ظرفیت نحوی فعل را تغییر دهد، از آن تحت عنوان تغییردهنده ظرفیت نحوی یاد می‌شود و اگر فرایندی ساخت معنایی فعل را تغییر دهد، در واقع ظرفیت معنایی فعل را دگرگون می‌سازد. ساخت ناگذرا^۱ فرایندی است که عامل جمله معلوم را حذف می‌کند و پذیرا را به جای آن، به عنوان فاعل جمله، قرار می‌دهد. هسپلمات (HASPELMATH 2002: 15) این ساخت را نمونه‌ای از فرایندهایی می‌داند که ظرفیت معنایی فعل را دگرگون می‌سازد. در واقع ساخت ناگذرا، طبق این تعریف، عکس ساخت سببی‌سازی است (DIXON and AIKHENVALD 2000: 7).

اگرچه اکثر افعال متعدی، مجهول می‌شوند، بسیاری از آنها را نمی‌توان به صورت ناگذرا آورد. آن دسته از افعال متعدی که فاعل آنها حتماً باید عامل یا وسیله باشد، نمی‌توانند ساخت ناگذرا بسازند، اما اگر فاعل آنها دارای نقش معنایی سبب باشد، می‌توان آنها را به صورت ناگذرا نیز آورد. مثلاً در فارسی فعل خوردن به عامل نیاز دارد (بچه شیرش را خورد)؛ به همین دلیل نمی‌توان این فعل را در ساخت ناگذرا به کار برد

1. inchoative

و گفت «*شیرش خودبه‌خود خورد/ خورده شد». اما فعل قطع شدن را می‌توان با سبب آورد و گفت «باد برق را قطع کرد»، که در آن باد سبب فعل است و به همین دلیل می‌توان جمله ناگذرای «برق قطع شد» را نیز به کار برد (راسخ‌مهند ۱۳۸۶).

با مقایسه دو جمله (۲۳) می‌توان به تأثیر گذرایی بر ناگذرا بودن یا نبودن فعل پی برد. در (۲۳- الف) که جمله‌ای ناگذراست، فاعل جمله از حیث عاملیت در رده بسیار پایینی قرار دارد و در واقع پذیراست. طبق بحث طرح‌شده، هر قدر عاملیت فاعل کم شود، احتمال متعدی بودن جمله نیز کم می‌شود. به همین دلیل ساخت ناگذرا، لازم است و نمی‌تواند متعدی باشد. از طرفی، در جمله (۲۳- ب) فاعل جمله از حیث عاملیت در رده بالایی قرار دارد و جمله‌ای سببی ساخته که متعدی است.

۲۳- الف: آب جوشید. (ناگذرا)

ب: علی آب را جوشاند. (سببی)

هسپلمات (Haspelmath 1993: 105) با بررسی افعال ناگذرا در ۲۱ زبان مختلف به این نتیجه رسیده است که می‌توان گفت افعال بر اساس احتمال ظاهر شدن در ساخت ناگذرا در یک طیف قرار می‌گیرند که در یک سوی آن افعالی هستند که حتماً به عامل نیاز دارند و به همین دلیل در ساخت ناگذرا قرار نمی‌گیرند (مانند خوردن)؛ و از طرفی، افعالی که بدون حضور عامل هم می‌توانند انجام شوند و در ساخت ناگذرا قرار می‌گیرند (مانند سوختن)، و گروهی از افعال که هم با عامل و هم بدون آن می‌توانند انجام یابند در میانه این طیف قرار می‌گیرند (مانند آب کردن/ شدن، و بستن). به عبارت صحیح‌تر، کاهش عاملیت با احتمال به کار رفتن در ساخت ناگذرا رابطه مثبت دارد^۱.

۵. نتیجه‌گیری

زبان را می‌توان از دیدگاه‌های مختلف بررسی کرد. تفاوت در نگاه نقش‌گرایان، صورت‌گرایان و شناخت‌گرایان، به معنای درست یا غلط بودن این نگاه‌ها نیست؛ بلکه نشان از تنوع زوایایی دارد که می‌توان از آن طریق زبان را دید. در این مقاله، نگاهی

۱. در مورد بررسی ساخت ناگذرا در زبان فارسی ر.ک. حقی‌بین (۱۳۸۲) و راسخ‌مهند (۱۳۸۶).

نقش گرایانه و رده‌شناختی به مفهوم گذرایی در فارسی شد. این بررسی نشان می‌دهد گذرایی مفهومی نمونه‌اعلایی است و افعال را بر اساس ویژگی‌های نقشی و معنایی می‌توان بر طیفی از گذرایی قرار داد.

منابع

- حقیب‌ن، فریده (۱۳۸۲)، بررسی صوری، نقش و شناختی تعلی در زبان فارسی، پایان‌نامه دکتری زبان‌شناسی، به راهنمایی دکتر محمد دبیرمقدم، دانشگاه علامه طباطبایی؛
- دبیرمقدم، محمد (۱۳۸۸ الف)، «فعل مرکب در زبان فارسی»، پژوهش‌های زبان‌شناختی فارسی: مجموعه مقالات، ج ۲، صص ۱۴۹-۱۹۹، مرکز نشر دانشگاهی، تهران؛
- (۱۳۸۸ ب)، «مجهول در زبان فارسی»، پژوهش‌های زبان‌شناختی فارسی: مجموعه مقالات، ج ۲، صص ۱-۱۷، مرکز نشر دانشگاهی، تهران؛
- راسخ‌مهند، محمد (۱۳۸۶)، «ساخت ناگذرا در فارسی»، زبان و زبان‌شناسی (مجله انجمن زبان‌شناسی ایران)، ش ۵، صص ۱-۲۰؛
- (۱۳۸۸)، «مفعول‌نمایی افتراقی در برخی زبان‌های ایرانی»، گویش‌شناسی، ویژه‌نامه نامۀ فرهنگستان، ش ۶، صص ۱-۳۲؛
- طیب‌زاده، امید (۱۳۸۵)، ظرفیت فعل و ساخت‌های بنیادین جمله در فارسی امروز؛ پژوهشی بر اساس نظریه دستور وابستگی، نشر مرکز، تهران؛
- AISSEN, J. (2003), "Differential object marking: iconicity vs. economy", *Natural Language and Linguistic Theory* 21: 435-483;
- BOSSONG, G. (1985), "Differentielle Objectmarkierung in den Neuiranischen Sprachen", Narr, Tübingen;
- (1991), "Differential object marking in Romance and beyond", In: D. Wanner and D. Kibbee (Eds.) *New analysis in Romance linguistics: selected papers from the XVIII Linguistics Symposium on Romance languages*: 143-170. Amsterdam/ Philadelphia: John Benjamins Publishing Company;
- COMRIE, B. (1989), *Language Universals and Linguistic Typology, revised ed*, Chicago: University of Chicago Press;
- CROFT, W. (2003), *Typology and Universals*, 2nd ed., Cambridge: Cambridge University Press;
- DE SWART, P. (2003), *The Case Mirror*, MA thesis, University of Nijmegen, Nijmegen;
- (2007), *Cross-linguistic Variation in Object Marking*, Ph.D. dissertation, Department of Linguistics, Radboud University Nijmegen, LOT Publications;
- DIK, S. (1997a), *The Theory of Functional Grammar*, K. Hengeveld (ed.), Part 1; Mouton de Gruyter;
- (1997b), *The Theory of Functional Grammar*, K. Hengeveld (ed.), Part 2; Mouton de Gruyter;
- DIXON, R.M.W. (1994), *Ergativity*, Cambridge University Press, Cambridge;

- DIXON, R.M.W. and A.Y. AIKHENVALD (eds.) (2000), *Changing Valency, Case Studies in Transitivity*, Cambridge: Cambridge University Press;
- GIVÓN, T. (1984), *Syntax, A Functional-typological Introduction*, Amsterdam: Benjamins;
- HALLIDAY, M.A.K. (1994), *An Introduction to Functional Grammar*, Edward Arnold;
- HASPELMATH, M. (1993), "More on the typology of inchoative/causative verb alternations", In: *Causatives and Transitivity*, Bernard Comrie and Maria Polinsky (eds.): 87-120. Amsterdam: John Benjamins;
- (2002), *Understanding Morphology*, London: Arnold;
- HOPPER, P.J. and S.A. THOMPSON (1980), "Transitivity in grammar and discourse", *Language* 56: 251-299;
- LAZARD, G. (1998), *Actancy*, Berlin/New York: Mouton de Gruyter;
- MALCHUKOV, A. (2005), "Case pattern splits, verb types, and construction competition", In: Amberber, M., de Hoop, H. (Eds.), *Competition and Variation in Natural Languages: The Case for Case*, Amsterdam, Elsevier: 73-117;
- NÆSS, Å. (2007a), *Prototypical Transitivity (Typological Studies in Language 72.)*, Amsterdam/Philadelphia: John Benjamins;
- (2007b), "Defining transitivity", In: Miestamo, M. and Walchli, B. (eds.) *New Challenges in Typology*, Berlin/New York: Mouton de Gruyter;
- TSUNODA, T. (1981), "Split case marking in verb types and tense/aspect/mood", *Linguistics* 19: 389-438;
- (1999), "Transitivity and intransitivity", *Journal of Asian and African Studies* 57: 1-9.